خبر

وقتی که نسل زِد با نواختن عود در قشم جولان داد

برگزاری دومین دوره از جشنواره عودنوازی قشم با یک تغییر جالب همراه بود؛ چراکه شاهد اجرای ساز عود به لحن‌های مختلف بودیم که هر بار نشان از یک منطقه ایران داشت.

به گزارش ایسنا، در نخستین روز از دومین جشنواره عودنوازی قشم، ۹ اجرا در بخش‌های انفرادی و گروهی از جمله محمدسام کیانی، دلارام فراهانی، اقبال منصور، رضا احمدی، سوگل ذرخش، مبین درپور، بردیا فریادرس، مهدی حسین‌زاده و سیاوش ولی‌پور روی صحنه رفتند.

رده‌بندی سنی اجراگران نخستین شب از جشنواره عودنوازی قشم، عمدتا از بین جوان‌ها و حتی نسل زد بود که در بین قطعات اجرایی، آثاری از ساخته‌های هر کدام از نوازندگان هم اجرا می‌شد. اجرای این افراد در مواردی همانند گروه «فردای خراسان» به خصوص به واسطه نوای دلنشین خواننده گروه، مبین درپور فضای متفاوت و جذابی داشت و در موارد دیگری هم شاهد اجراهایی با فضای مشابه بودیم.

و اما در جریان برگزاری جشنواره با مبین درپور گفت‌وگویی کوتاه داشتیم که گفت: پیش از اینکه در جشنواره شرکت کنیم، گمان می‌کردیم که این جشنواره صرفا تکنوازی عود است، اما بعدا که تحقیق کردیم متوجه شدیم که امکان شرکت به صورت گروهی نیز وجود دارد، در نتیجه شرکت کردیم. انتخاب قطعه‌ها برعهده پدرم بود که خودش نیز آنها را تنظیم کرد و ما هم اجرا کردیم.

او همچنین درباره سابقه حضور خود در جشنواره‌های موسیقی گفت: من پنج دوره پیاپی در جشنواره موسیقی جوان شرکت کرده‌ام و اول شدم در جشنواره موسیقی فجر سه بار و در جشنواره مرواریدهای مولانای آمریکا هم شرکت کرده‌ام. خیلی خوشحالم و تشکر می‌کنم از کسانی که این فستیوال را برگزار کردند که بیشتر به ساز عود و موسیقی نواحی بها داده شود.

سوگول آذرخش ۲۴ ساله که از اصفهان برای دومین بار به این جشنواره آماده است، می‌گوید: برگزاری این جشنواره خیلی فرصت خوبی است؛ زیرا هم این ساز شناخته‌تر می‌شود و هم اینکه زنان عودنواز می‌توانند از این فرصت برای حضور روی صحنه استفاده کنند؛ زیرا در حال حاضر چون شرایط کار در موسیقی برای بانوان سخت‌تر از مردان است، چندان امکان برگزاری کنسرت زنده نداشته‌ام. حتی زمانی هم که هنرستان می‌رفتم اجرای صحنه‌ای ما کم و محدود بود به خصوص در که هنرستان در شهر اصفهان بود.

او ادامه داد: یکی از مزیت‌های جشنواره این است که می‌توانیم در هر سبکی که می‌خواهیم، کار کنیم و با هر لحنی که در موسیقی داریم، در جشنواره شرکت کنیم. درحقیقت می‌توانیم خود واقعی‌مان باشیم؛ چون به شخصه دوست ندارم به اجبار کاری را انجام دهم و دوست دارم به سمتی بروم که حالم را خوب می‌کند.

آذرخش همچنین درباره اینکه چرا ساز عود را برای نواختن انتخاب کرده است، گفت: من هنرستان موسیقی درس می‌خواندم و ساز اولم پیانو بود که باید یک ساز دوم هم انتخاب می‌کردم و در بین چندین ساز مانده بودم اصلا عود را نمی‌شناختم حتی در هنرستان ما کسی قبل از من عود نمی‌نواخت. بعد از آشنایی با یکی از استادان هنرستان با این ساز آشنا و آن را انتخاب کردم که امروز ساز اول من است.

چرا سریال پایتخت همچنان محبوب است؟

معمولی اما واقعی

گروه فرهنگ و هنر- واقعیت این است که سریال پایتخت علیرغم نقدها و ضعف هایی که در هر فصل هم داشته را باید یکی از موفق ترین سریال های کمدی تاریخ تلویزیون دانست. سریالی که در سردی مخاطب صدا و سیما توانسته خیابان ها را خلوت و حتی مصرف اینترنت را به مدت یک ساعت در کشور کمتر کند. اما دلیل این موفقیت چیست؟

سریال پایتخت برای خانواده‌های معمولی است؛ خانواده‌ای که در آن خبری از پدر همیشه فهیم و مقتدر، مادر همواره فداکار و ساکت و بچه‌های ناسپاس ولی در آخر متنبه نیست

مازیار وکیلی در رویداد۲۴ می نویسد: فصل هفتم سریال پایتخت را می‌توان از دو منظر بررسی کرد. یکی میزان توجه و تماشا مخاطب عام و دیگری کیفیت خود سریال از منظر زیبایی شناختی و فنی. از منظر اول می‌توان سریال پایتخت ۷ را یکی از موفق‌ترین سریال‌های سازمان صدا و سیما در سال‌های اخیر دانست. در آماری اعلام شد که پایتخت تا زمان پخش قسمت ده چیزی در حدود هفت میلیون بازدید فقط در وبسایت تلوبیون داشته است. این آمار برای سازمانی که تا پیش از نوروز ۱۴۰۴ از ساخت یک سریال پرمخاطب عاجز بود یک موفقیت عظیم و همه جانبه به حساب می‌آید. خوشمان بیاید یا نه پایتخت ۷ توانست یک بار دیگر مخاطب را با صدا و سیما آشتی دهد و این سازمان را یک بار دیگر احیا کند. برای تایید این موضوع کافی است سری به فضای مجازی بزنیم تا متوجه میزان علاقه و توجه مردم به سریال شویم. در همین لحظه که نگارنده مشغول نگارش این مقاله است سریال پایتخت یکی از عناوین پر جست‌وجو در اینترنت است.

دعواهای واقعیِ یک خانواده معمولی در تلویزیون!

سریال پایتخت برای خانواده‌های معمولی است؛ خانواده‌ای که در آن خبری از پدر همیشه فهیم و مقتدر، مادر همواره فداکار و ساکت و بچه‌های ناسپاس ولی در آخر متنبه نیست. همه با تمام خوبی‌ها و بدی‌ها، خودشان هستند. خانواده‌ای معمولی که یک سکانس ۴ دقیقه‌ای از بحث و دعوایشان آنچنان در فضای مجازی وایرال می‌شود که اکثر افراد با آن همذات‌پنداری می‌کنند چون درد را از حالت شخصی و خجالت‌آور خارج کرده و آن را به یک درد جمعی و قابل حرف زدن تبدیل می‌کند. یک دعوای معمولی برای خانواده‌های معمولی!

به گزارش ایسنا، باوجود اینکه طی ۷ فصل گذشته از سریال پایتخت این اولین باری نبود که شاهد دعوای دایی و خواهرزاده‌ای بین «نقی» و «بهتاش» بودیم، اما دعوای ۴ دقیقه و ۳۰ ثانیه‌ای قسمت نوزدهم فصل هفتم جور دیگری بر دل مخاطب نشست. سکانسی که مخاطب می‌توانست به هر دو طرف حق بدهد و یا خودش را جای آنها بگذارد. سکانسی از یک دعوای خانوادگی میان دو نسل که درباره مشکلات و چالش‌هایشان صحبت می‌کردند و به نوعی هر کس به دنبال مقصر برای چالش‌ها، کمبودها و ناکامی‌هایش می‌گشت. این سکانس پر از احساسات ناب و بدون تکلف بود، چیزی که چندسالی است در سریال‌های امروزی کمتر دیده می‌شود. این سکانس به جای شعار دادن، در یک لحظه ساده ولی عمیقِ خانوادگی تمرکز کرد و همین باعث شد مردم بتوانند خودشان را به جای بازیگران تصور کنند.

در واقع وایرال شدن این سکانس و صحبت‌های زیاد درباره آن در فضای مجازی و حتی زیر پست‌های اینستاگرامی بازیگران این سریال، به نوعی همذات‌پنداری مردم با «نقی» و «بهتاش» بود. دو نفر که نماینده مردم معمولی در این سریال هستند. نقی یک آدم معمولی است. یک پدر با غرور، اشتباهات و دغدغه‌های روزمره که سعی دارد کاری کند تا خانواده‌اش زندگی خوبی داشته باشند، مشابه خیلی از پدرهای دیگر که قرار نیست همیشه هم خوب و عاری از مشکل و خطا باشند. بهتاش اما نماینده نسل جوان‌تر و پر از آرزوهای بزرگ است که گاهی به دنبال میان‌بُر برای موفقیت می‌گردد، با ناکامی‌هایش دست و پنجه نرم می‌کند و همین باعث می‌شود تا مخاطب او را بفهمد و درک کند.

در همین راستا دکتر مرجان علی‌قارداشی- روانشناس - در گفت‌وگوی تفصیلی با ایسنا، به تحلیل این سکانس، رفتار و کنش آدم‌های قصه و علت استقبال مردم از آن پرداخته است.

بهتاش؛ نماینده نسل قربانی توهم و بدون پشتیبان واقعی

او معتقد است این سکانس یکی از نمونه‌های بسیار قوی و واقعی از درامی است که کاملاً با روان جمعی جامعه ایران هم‌راستا است و می‌گوید: می‌توانیم از دو لایه روان‌شناختی و اجتماعی به این سکانس بپردازیم. بهتاش نمادی از نسلِ سوخته، قربانی توهم و بدون پشتیبان واقعی است. او نماینده نسل جوانی است که با هزار رویا بزرگ شدند، اما در واقعیت زمین خوردند. دل پُری دارد که فقط به خاطر شکست خوردن نیست، بلکه احساس فریب خوردگی می‌کند و در جمله‌اش رو به نقی که می‌گوید: «تو همه‌اش بهم توهم دادی که یه چیزی‌ام، ولی آخرش هیچی نشدم» نشان‌دهنده همان شکاف بین رویا و واقعیتی است که در زندگی خیلی از جوانان وجود دارد. بهتاش از توهم حمایت حرف می‌زند و نه خود حمایت، چون در ذهن او نقی که نماد نسل قبلی است نه تنها کمکی به او نکرده، بلکه یک امید واهی هم به او تزریق کرده است.

این روانشناس می‌گوید: بهتاش به دلیل فاصله چیزهایی که از موفقیت به او گفته بودند و آنچه که برایش رخ داده است مدام این سوال را دارد که «من تقصیر دارم، یا همه منو گول زدن؟» و چون برایش سخت است که خود را مقصر بداند، مخاطب سریال جمله «همه منو به فنا دادن!» را از او می‌شنود؛ جمله‌ای پر از خشم که نه تنها متوجه جامعه است بلکه به آدم‌های نزدیک‌اش هم ربط پیدا می‌کند. بهتاش با پدیده مهم «توهم تحقق‌نیافته» دست و پنجه نرم می‌کند. یعنی خودش هم مطمئن نیست واقعاً می‌توانست موفق باشد یا نه، ولی چون یک زمانی دروازه‌بان خوبی بوده، چون شنیده «تو استعداد داری»، از خودش هویتی ساخته که بر پایه‌ی آنچه می‌توانست باشد شکل گرفته، نه آنچه که هست. وقتی آن هویت به خاطر شکست، بیماری، یا بی‌پولی از بین می‌رود، کل شخصیت او متزلزل شده و به همین دلیل به اطرافیان‌اش حمله می‌کند. چون نمی‌خواهد قبول کند «خودِ واقعی‌اش» شکست خورده است و ترجیح می‌دهد بگوید: «اگه اون‌جوری که گفتین بودم، چرا کمکم نکردین؟»

او ادامه می‌دهد: از طرفی بهتاش با بحران هویت مردانه هم روبرو شده است. او در جامعه‌ای بزرگ شده است که به او گفته‌اند مرد بودن مساوی است با نان‌آور بودن، قوی بودن، موفق بودن و... درحالی که اکنون، نه پول، نه شغل و نه حتی سلامتی کاملی دارد؛ پس حس می‌کند "هیچی" نیست. این احساس پوچی، فقط با پرخاشگری، انزوا و غر زدن تخلیه می‌شود. چون شاید به عنوان یک مرد یاد نگرفته است چگونه آسیب‌پذیر باشد و بگوید: «کمک می‌خواهم.»

نقی؛ نمونه‌ای کلاسیک از مرد سنتی ایرانی

این روانشناس «نقی» را شخصیتی نمادین از نسل قبل، قربانی فداکاری و فشارهای بیرونی می‌داند و ادامه می‌دهد: نقی خودش را قربانی شرایط می‌داند. نماد یک نسل کارگر، خانواده‌محور، وفادار و فروخورده است که می‌گوید: «من نرسیدم به رویاهام چون باید خرج خانواده رو می‌دادم». حرفی که بهتاش درکی از آن ندارد چون احساس می‌کند این حرف‌ها به نوعی منّت گذاشتن است و این نقطه دقیقا همان جایی است که تضاد عمیق بین دو نسل به اوج می‌رسد.

علی‌قارداشی نقی را نمونه‌ای کلاسیک از یک مرد سنتی ایرانی می‌داند و می‌گوید: این شخصیت فکر می‌کند باید قربانی شود تا بقیه زندگی کنند و این ذهنیت باعث شده است نقی همیشه خودش را سانسور کند. رویاها، نیازها و خستگی‌هایش را نشان ندهد و این فروخوردگی یک خشم خاموش و یک حس باخت بزرگ برای او ساخته است. در واقع در چشم خانواده به عنوان یک قهرمان و در محله به عنوان یک پهلوان شناخته می‌شود، اما برای خودش هیچ‌یک از این‌ها نیست و هیچ‌وقت هم فرصت نکرده است که فقط «نقی» باشد. نقی خودش را قربانی کرده است، ولی هیچ‌وقت متوجه نشده است که این کار را با رضایت کامل ذهنی انجام نداده است پس در ناخودآگاه‌اش، فکر می‌کند: «من از همه چیز گذشتم، پس حق دارم مورد احترام و قدردانی قرار بگیرم» و وقتی بهتاش می‌آید و همه آن فداکاری‌ها را زیر سؤال می‌برد، نقی شکسته می‌شود؛ نه به خاطر توهین بلکه چون احساس می‌کند همه زحمت‌هایش بی‌ارزش شده است.

دیوار بلند سوءتفاهم بین دو نسل

او می‌گوید: نقی بلد نیست با ضعف‌اش کنار بیاید و مثل خیلی از مردهای نسل قبل، بلد نیست بگوید: «من شکست خوردم. من نتونستم» و به جایش می‌گوید: «مجبور بودم. خانواده رو باید می‌چرخوندم. من خودم رو فدا کردم». او از زبانِ قربانیِ شریف استفاده می‌کند، چون نمی‌تواند مستقیم به شکست‌اش اعتراف کند درحالی که برای بهتاش، این‌ها فقط «منت گذاشتن» به نظر می‌آید و اینجاست که دیوار بلند سوءتفاهم بین دو نسل شکل می‌گیرد.

این روانشناس تاکید می‌کند: درون نقی، یک زخم عمیق از نرسیدن به قهرمان واقعی شدن، زندگی مد نظر و آرامشی که دلخواهش بود وجود دارد. اما غرور جلوی نشان دادن زخم را گرفته و اجازه نمی‌دهد که به بهتاش بگوید: «شاید حق با توئه. شاید منم اشتباه کردم.» نقی خسته است. نقی متعلق به نسلی است که تمام جوانی‌اش را داد، ولی آخرسر نه خودش به چیزی رسید و نه توانست نسل بعد را نجات بدهد.

هیچ‌کس برنده نیست!

او می‌گوید: در نهایت سیلی فهیمه به بهتاش در انتهای سکانس نمادی از انفجار عاطفی است. زدن سیلی نشان می‌دهد مرز نهایی تحمل این شخصیت که احتمالا از مدت‌ها قبل شاهد این نوع بحث‌های کلامی بوده به پایان رسیده و نوعی از خشمِ ناشی از دیدن دعوای این دو نسل است. آن سیلی می‌خواهد نشان دهد که هیچ‌کس واقعاً برنده این قصه نیست.

علی‌قارداشی دلیل همذات پنداری مردم با این سکانس را در چند مورد خلاصه می‌کند و ادامه می‌دهد: افراد زیادی مانند بهتاش توهمِ حمایت را تجربه کردند، رویاهایی داشتند که به آنها نرسیدند و شاهد منت گذاشتن نسل قبل از خود بودند. این سکانس نشان می‌دهد وقتی حمایت واقعی جای خود را به حرف و وعده می‌دهد، جوانان تا چه حد سرخورده می‌شوند. از طرف دیگر وقتی نسل قبلی نتواند درد خود را درست منتقل کند، هر صحبتی ممکن است به سوءتفاهم ختم شود و در نهایت وقتی هیچ‌کس به حرف دیگری گوش نمی‌دهد، خانواده بدون اینکه قدرت پشتیبانی داشته باشد به صحنه‌ی درگیری تبدیل می‌شود.

او به نقش «غرور» و «زخم خورده بودن» در رابطه بهتاش و نقی اشاره می‌کند و می‌گوید: بهتاش پر از خشم است، اما پشتِ این خشم، یک زخم بزرگ از احساس بی‌ارزشی وجود دارد. او حس می‌کند هیچ‌کس واقعاً برایش ارزش قائل نبوده و فقط یک سری حرف قشنگ شنیده است. غرور او اجازه نمی‌دهد ضعف‌اش را نشان بدهد، پس این خشم تبدیل به حمله به نقی می‌شود. از سوی دیگر نقی هم غرورش با «قهرمان بودن» و «ستون خانواده بودن» گره خورده است، اما واقعیت این است که او هم زخمی است. شاید جوانی خودش را در بهتاش می‌بیند؛ جوانی که به رویاهایش نرسیده است، اما چون بلد نیست از جایش بلند شود و بگوید «آره، شکست خوردم»، همه‌چیز را با «من فدا شدم» توجیه می‌کند. در واقع، هر دو زخمی‌اند، ولی هیچ‌کدام بلد نیستند زخم خود را نشان دهند.

حراج آثار اسلامی در «ساتبیز»

مجموعه‌ای از سلاح‌ها و زره‌های اسلامی و هندی به‌زودی در حراجی «ساتبیز» به مزایده گذاشته می‌شود. در این مجموعه آثاری از دوره صفوی و قاجار نیز دیده می‌شود.

به گزارش ایسنا، حراجی ساتبیز قرار است در تاریخ ۲۹ آوریل (۹ اردیبهشت‌ماه)، مجموعه‌ای استثنایی از سلاح‌ها و زره‌های اسلامی و هندی را در لندن به حراج بگذارد. این مجموعه توسط «فیلیپ ژیل رنه میسیلیه» (Philippe Gilles René Missillier) (۱۹۴۹–۲۰۲۲)، مجموعه‌دار و پژوهشگر فرانسوی، گردآوری شده است.

این مجموعه شامل بیش از ۱۰۰ قطعه است که در مجموع بیش از ۵۰۰ سال تاریخ را در بر می‌گیرد و حاصل بیش از ۵۰ سال مطالعه پیگیرانه و گردآوری منسجمِ یک فرد است.

«میسیلیه» تصمیم گرفت بر موضوع مورد علاقه‌اش تسلط کامل پیدا کند؛ او از هر موزه‌ای بازدید کرد، در هر حراجی شرکت کرد، همه کاتالوگ‌ها و منابع را تهیه کرد و چنان در این حوزه غرق شد که خود به نمادی از آن تبدیل شد و به دانش این حوزه افزود.

در سال ۱۹۸۸ میلادی بخش عمده‌ای از مجموعه او در نمایشگاهی با عنوان «شکوه سلاح‌های شرقی» (Splendeur des Armes Orientales) در پاریس به نمایش درآمد که بزرگ‌ترین نمایشگاه در نوع خود بود. این مجموعه اکنون، برای نخستین بار پس از «شکوه سلاح‌های شرقی»، دوباره به نمایش گذاشته می‌شود.

اخبار

کیت بلانشت و تصمیم کنار گذاشتن بازیگری

کیت بلانشت بازیگر برنده دو اسکار اعلام کرد تصمیمش برای خداحافظی از عرصه بازیگری جدی است.

به گزارش ایسنا، کیت بلانشت در گفت‌وگوی اخیر خود با مجله رادیو تایمز تأکید کرد: «خانواده‌ام هر بار که این تصمیم را اعلام می‌کنم نگران می‌شوند، اما این بار قصد دارم واقعاً بازیگری را کنار بگذارم. زندگی من به این حرفه محدود نیست و می‌خواهم به کارهای دیگری بپردازم.»

آخرین نقش‌آفرینی سینمایی بلانشت در فیلم مهیج «کیف سیاه» به کارگردانی استیون سودربرگ بود که در ماه مارس اکران شد. او در این فیلم در کنار مایکل فاسبندر در نقش یک جاسوس متأهل ظاهر شد.

بلانشت که تاکنون دو جایزه اسکار (بهترین بازیگر زن برای «یاسمن غمگین» در ۲۰۱۴ و بهترین بازیگر مکمل زن برای «هوانورد» در ۲۰۰۵) و دو جایزه بهترین بازیگر زن جشنواره ونیز (برای «من آنجا نیستم» در ۲۰۰۷ و «تار» در ۲۰۲۲) را از آن خود کرده است، همچنان پروژه‌های متعددی در دست تولید دارد.

او اخیراً فیلمبرداری پروژه جدید جیم جارموش با عنوان «پدر، مادر، خواهر، برادر» را به پایان رسانده که قرار است در سال ۲۰۲۵ اکران شود. بلانشت همچنین در حال کار بر روی فیلم کمدی علمی-تخیلی «آلفا گنگ» به کارگردانی دیوید و ناتان زلنر در مقام بازیگر و تهیه‌کننده است.

با این وجود، بلانشت در مصاحبه اخیر خود به ناراحتی‌هایش از زندگی به عنوان یک بازیگر مشهور اشاره کرد: «همیشه احساس کرده‌ام در حاشیه هستم. با کنجکاوی وارد هر فضایی می‌شوم، بدون آنکه انتظار پذیرفته شدن داشته باشم. تمام عمرم را صرف عادت کردن به این احساس ناخوشایند کرده‌ام.»

او در ادامه افزود: «هیچ‌کس به اندازه خودم برایم کسل‌کننده نیست. دیگران را به مراتب جذاب‌تر می‌یابم. خودم را به طرز غریبی خسته‌کننده می‌دانم.»

این تصمیم بلانشت در حالی مطرح می‌شود که او همچنان از طریق شرکت تولیدی خود به نام «دِرتی فیلمز» بر روی پروژه‌های سینمایی نظیر «قهرمانان» به کارگردانی بن استیلر فعالیت خواهد کرد.

ابوالحسن داودی و نوشتاری برای فیلمی که می‌توانست کشف بزرگ سال باشد

ابوالحسن داودی در متنی از دلایل به دل نشستن فیلم «رها» و اینکه چرا کشف بزرگ سال نشد، نوشت.

به گزارش ایسنا، فیلم «رها» به کارگردانی حسام فرهمند و با بازی شهاب حسینی و غزل شاکری در جشنواره فیلم فجر سال قبل به نمایش درآمد و جایزه بهترین فیلم اول را گرفت.

این فیلم در اکران نوروزی به سینماها آمد و به عنوان تنها فیلم اکران با مضمون اجتماعی، تاکنون حدود ۲۴ میلیارد تومان فروش داشته است.

ابوالحسن داودی - کارگردان فیلم‌های «سفر جادویی»، «مرد بارانی»، «نان، عشق، موتور ۱۰۰۰»، «تقاطع»، «زادبوم»، «رخ دیوانه» و «هزارپا» درباره فیلم «رها» متنی را نوشته که در اختیار ایسنا قرار گرفته است.

او نوشته: « «رها» به راحتی می‌توانست کشف بزرگ سال باشد اگر، چند پایانه بودن فیلم اندکی از لذت تماشای آن نمی‌کاست. ویژگی شاخص فیلم که آن را از انبوه فیلم‌های تصویرگر طبقات اجتماعی جدا می‌کند، پیچیدگی ابعاد شخصیت پدر خانواده است که با مهارت کارگردانی، بازی و تصویر شده و به تدریج تمامی اخلاقیات مبتنی بر پروپاگاندای نخ‌نمای حاکمیت را به سخره می‌گیرد آن هم بدون استفاده از کلیشه‌های تکراری و تک‌بعدی فیلم‌های پرهیاهو و معترض‌نمای سیاسی/اجتماعی که صرفا برای خوشایند جشنواره‌ها ساخته می‌شوند.

فکر می‌کنم این دلیل اصلی به دل نشستن فیلم باشد.»

ایسنا پیش‌تر مصاحبه‌ای با کارگردان و تهیه‌کننده «رها» (سعید خانی) برگزار کرده بود که گزارش آن در تعطیلات نوروز منتشر شد.

آدیوس یوسا، آدیوس رئیس بزرگ اینکا

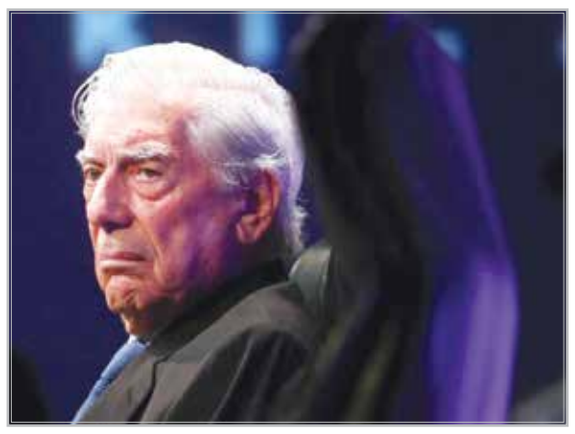

خبر مرگ ماریو بارگاس یوسا، پایان زندگی این نویسنده‌ی پرویی نبود بلکه رسما پایان یک دوره از ادبیات آمریکای لاتین بود که با عنوان «ادبیات بوم» یا «ادبیات شکوفایی» در جهان به شهرت رسیده بود.

به گزارش ایسنا، خبر مرگ ماریو بارگاس یوسا که توسط فرزندانش اعلام شد، صرفا اعلام پایان زندگی این نویسنده‌ی پرویی نبود بلکه رسما پایان یک دوره از ادبیات آمریکای لاتین بود که با عنوان «ادبیات بوم[۱]» یا «ادبیات شکوفایی» در جهان به شهرت رسیده بود.

بارگاس یوسا آخرین نویسنده‌ی بازمانده‌ی این نسل طلایی از نویسندگان ادبیات آمریکای لاتین بود که ۸۹ بهار زندگی کرد و به دلیل التهاب ریه درگذشت. نویسنده‌ی کتاب «سور بز» در مقایسه با دیگر نویسندگان این جریان عمر طولانی‌تری داشت: گابریل گارسیا مارکز کلمبیایی (۸۷ سال)، خولیو کوتاسار آرژانتینی (۶۹ سال)، خوسه دونوسو شیلایی (۷۲ سال) و کارلوس فوئنتس مکزیکی (۸۳ سال) که همه قریب به اتفاق از سردمداران نویسندگان این نسل طلایی محسوب می‌شدند.

ادبیات موسوم به «شکوفایی» آمریکای لاتین در دهه‌ی ۶۰ قرن بیستم و همزمان با انقلاب کوبا و به قدرت رسیدن ریشوها در جزیره به شهرت رسید و رستاخیزی برای رمان شد؛ رمانی که در آن سال‌ها صحبت از مرگ آن بود. این گروه از نویسندگان آمریکای لاتین با ایجاد تغییر در فرم روایی و البته نگارش رمان‌های تجربی چنان آثار بدیعی خلق کردند که مخاطبان بسیاری در جهان را به حیرت واداشتند. این خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها تا اواخر این دهه ادامه یافت و در پایان این دهه این نوع روایت‌ها با انتشار آثاری همچون «گفت‌وگو در کاتدرال» و «پرنده‌ی وقیح شب» به اوج خود رسید.

یوسا در زندگی خصوصی و عمومی

در این قریب به ۹ دهه، بارگاس یوسا فراز و نشیب‌های بسیاری در زندگی خصوصی و عمومی داشت که تا پایان عمر دست به گریبان آن‌ها بود: از ازدواج با بستگانش و مادرِ خواننده‌ی مشهور اسپانیایی گرفته تا مخالفت با انقلاب کوبا و ورود به گود انتخابات ریاست‌جمهوری و عضویت در فرهنگستان زبان و ادبیات فرانسه برای نویسنده‌ای که تمام عمرش یک اثر فرانسوی هم ننوشته بود. البته این نویسنده‌ی پرویی راز سر به مهری هم داشت: مشتی که حواله‌ی دوست عزیز و پدرخوانده‌ی پسرش گابریل گارسیا مارکز کرد. گارسیا مارکز علاقه‌ی فراوانی به بارگاس یوسا داشت و او را «رئیس بزرگ اینکا» خطاب می‌کرد. پس از این ماجرا، بارگاس یوسا چهار دهه از بیان چرایی آن حادثه طفره رفت و این به رازی سر به مهر میان این دو نویسنده تبدیل شد.

همچنین، او در کنار نویسندگی نمایشنامه‌های متعددی را منتشر کرد و ستون ثابتی در روزنامه‌ی «ال پائیس» اسپانیا داشت که بیش از سه دهه در آن قلم می‌زد و درباره‌ی موضوعات سیاسی و فرهنگی اظهار عقیده می‌کرد. او از جمله نویسندگانی بود که پا به عرصه‌ی کارگردانی هم گذاشت و فیلم «سروان پانتوخا و خدمات ویژه» را با سرمایه‌گذاری کمپانی پارامونت به روی پرده برد.

نویسنده‌ای که مرگش هم سیاسی بود

از منظر سیاسی او نویسنده‌ای راست‌گرا و منتقد سرسخت حکومت‌های ایدئولوژیک بود که البته در پیام‌های تسلیتی که برایش صادر شد نیز چنین گزینش سیاسی به وضوح به چشم می‌خورد. دو رییس‌جمهور سابق و راست‌گرای کلمبیا، آلبارو اوریبه و ایوان دوک، در پیام‌های جداگانه او را «استاد» خطاب کردند و آثارش را میراثی برای آیندگان دانستند.

رئیس‌جمهور سابق اوروگوئه، لوئیس لاکایه پو، نیز در پیام تسلیتی گفت که این نویسنده‌ی پرویی «همیشه در زندگی با خودش صادق بود».

از سوی دیگر، رهبر اپوزیسیون ونزوئلا، ماریا کورینا ماچادو، بر «میراث قیاس‌ناپذیر» این نویسنده‌ی پرویی در دفاع از آزادی در آمریکای لاتین و جهان تاکید کرد.

نویسنده‌ای متعهد به ادبیات

شاید بارزترین ویژگی این نویسنده‌ی پرویی تعهد او به ادبیات بود که علاقه‌ی بسیاری به داستان و رمان داشت. واپسین رمان این نویسنده‌ی پرویی «سکوتم را به شما تقدیم می‌کنم» نام داشت که در سال ۲۰۲۳ منتشر شد و همزمان اعلام کرد که رمان نخواهد نوشت زیرا زمان کافی برای به پایان بردن آن را نخواهد داشت. شاید این تمایل نهان این نویسنده را آشکار کند زیرا دوست نداشت آثار ناتمامش را دیگران تکمیل و به نام او منتشر کنند؛ اتفاقی که برای گابریل گارسیا مارکز و کارلوس فوئنتس رخ داده بود.

از سوی دیگر او عاشق ادبیات بود و معتقد بود که ادبیات تاثیر عمیقی بر زندگی انسان‌ها در سال‌های اخیر داشته و نقش مهمی در شکستن سانسور و تحت فشار قرار دادن نظام‌های توتالیتر چپ ایفا کرده است.

میراث بارگاس یوسا برای ادبیات

عشق به ادبیات موجب شد تا این نویسنده‌ی پرویی جایزه‌ی دوسالانه‌ی بارگاس یوسا را در سال ۲۰۱۴ راه‌اندازی کند که تاکنون پنج دوره از آن برگزار شده است و قرار بود در نیمه‌ی نخست سال ۲۰۲۵ نیز شاهد ششمین دوره‌ی آن باشد.

مبلغ این جایزه‌ی ادبی ۱۰۰ هزار دلار است و به نویسنده‌ای اهدا می‌شود که توانسته باشد اثر درخوری در زبان اسپانیایی خلق کند.